مجله حوزه، شماره 152

**ريشه هاى پيدايى و پايايى خرافات**

**محمدجواد درودگر**

چكيده: خرافه هاى علمى و عملى در ساحَتِ آموزه ها و انديشه هاى دينى، معلول جهل فكرى و جهالت فعلى است و اگر در جامعه اى اسلامى رشد و رواج يابد، ديندارى را از اثرگذارى ويژه، سازندگى و فروزندگى باز مى دارد. خرافه ها، اگرچه در جامعه متجدد نيز، تولد و توسعه مى يابد و در روزگار ما، در حال دگرشدن به بحران است؛ اما در جامعه سطحى نگر و قشرى گرا و به دور از عقلانيت وَحيانى و معرفت عميق دينى، اثر منفى بيش ترى خواهد داشت و داراى ريشه هاى معرفت شناختى، روان شناختى، جامعه شناختى و البته سياسى و اجتماعى است كه به دست (خودى)هاى غافل و جاهل، متحجر و جمودانديش، گرفتار تجددگرايى و يا غير (خودى)هاى آگاه مغرض پيدايى و پايايى يافته و تئوريزه مى گردد، تا اثرگذارى اصيل دينى و جامعه دينى را نفى و محو نمايند.

در نوشتار حاضر، به مفهوم شناسى خرافه ها و ريشه شناسى علمى و رفتارى آن پرداخته شده و سپس راهكارهايى جهت خرافه ستيزى با هدف خرافه زدايى ارائه گرديده است. زيرا به باور ما، هيچ خرافه اى به اندازه خرافه ها در ساحَتِ دين و فرهنگ و آموزه هاى دينى، اعم از اعتقاديات، اخلاقيات و اجتماعيات و شرعيات خطرناك تر و خسران بارتر نيست؛ لذا بايد عقلانيت و معرفت و رفتارهاى دينى را ژرفا بخشيد و (دين) را از سرچشمه زلال آن شناخت و در مكتب عالمان جامع انديش و عالم به زمان و متعهد كه درك و درد دينى را به هم سرشته اند آموخت.

كليد واژه: خرافات، عقلانيت دينى، روحانيت اصيل و آگاه، تحجر و تجدد، عوام زدگى.

خرافه شناسى و خرافه ستيزى، با هدف خرافه زدايى از ساحَتِ دين و ديندارى بسته بر اين نكته فاخر و فرازمند است كه (دين) را شناخته و مبانى و لوازم ديندارى را ادراك نماييم و آن گاه ريشه هاى پيدايى و پايايى خرافات را مورد سنجش و ارزيابى قرار دهيم؛ چه اين كه دين ـ مقصود ما دين جامع، جهانى و جاودانه اسلام است ـ شناختنى است كه متأسفانه چنانكه بايسته و شايسته بود شناخته نشد؛ يعنى اسلام شناختنى، ناشناخته ماند و دانايى و ديندارى، معرفت و محبت دينى و بينش و گرايش دينى، آن گونه كه بايد و سزاوار بود، به هم نياميخت. به همين وِزان مى توان طرح كرد كه گروه هاى جامعه دينى، در نسبت با دين ممكن است به چند دسته تقسيم گردند:

الف. ديندارانِ دين شناس كه بيش تر در گروه عالمان دينى قرار مى گيرند.

ب. ديندارانِ دين نشناس كه شايد بيش تر مردمِ جامعه را دربر گيرد.

ج. دين شناسانى كه التزام عملى به دين نداشته و در حوزه دينداران قرار نمى گيرند. البته منظور كسانى اند كه در حوزه درك دينى و شناخت اسلام تلاشهاى علمى و كاوشهاى معرفتى انجام داده اند و از حيث نظرى بد مراتبى از فهم و معرفتِ دينى رسيده اند، لكن دردِ دينى نداشته و التزامِ با بايدها و نبايدهاى دينى ندارند.

د. دين نشناسانِ غير ديندار كه هم در حوزه شناخت دينى و هم در عرصه عمل دينى، از معيارهاى لازم و هويت دينى بى بهره اند.

باتوجه به تقسيم يادشده، دين و ديندارى، هماره از سوى دين شناسان غيرديندار و دين نشناسان غير ديندار و دين داران دين نشناس، در معرض تهديد معرفتى ـ رفتارى است و بيش تر رخنه انحرافها، بدعتها و خرافه ها، از رهگذر همين گروه هاى اجتماعى، كه شمارى آگاهانه و شمارى ناآگاهانه گرفتار آن شده و در دام آن قرار مى گيرند، خواهد بود.

بنابراين، در شناختِ ريشه هاى پيدايش و گسترش خرافه ها مى توان به چند مسأله توجه داشت:

1. ريشه هايى كه (علت) هستند و ريشه هايى كه (دليل) اند.

2. خرافه هايى كه در انديشه و بينش دينى نفوذ مى يابند و خرافه هايى كه در گرايش و گزارش دينى ظهور مى كنند.

3. خرافه هايى كه آگاهانه، از روى عمد و بدخواهانه، براى سست كردن باورهاى دينى و كاركردهاى آن در جامعه دينداران پديدار مى شود و خرافه هايى كه ناآگاهانه، نادانسته و نه از روى بدخواهى، در ساحَتِ درك و درد دينى واقع شده و اما نقش بسيار ويرانگرانه را ايفا مى كنند.

4. خرافه شناسى از حيث ريشه شناسى آن ممكن است، به گونه ذيل قابل بحث، فَحص و ارزيابى قرار گيرد:

الف. ريشه هاى معرفت شناختى خرافه ها.

ب. ريشه هاى روان شناختى خرافه ها.

ج. ريشه هاى جامعه شناختى خرافه ها.

د. ريشه هاى سياست شناختى خرافه ها.

اينك براى درك و دريافت ريشه هاى پيدايى و پايايى خرافه ها و راهكارهاى علمى و عملى خرافه ستيزى تا خرافه زدايى، چينش و گزينش بحثها را به شكل ذيل پى جويى و واكاوى مى كنيم:

مفهوم شناسى خرافه ها

خُرافه، لفظى است عربى كه در اصل به معناى ميوه (چيده شده) است. لغت شناسان گفته اند: خرافه نام مردى از قبيله (عذره) بود و از احوال و اسرار اجنّه خبر داشت و آن چه را كه از آنها مى ديد، نقل مى كرد. اما كسى سخن او را باور نداشت و مردم سخنان وى را دروغ مى انگاشتند و مى گفتند:

(هذا حديثُ خُرافَةَ وهيَ حديث مُستَملَح كَذِبُ)1

اين سخن ساخته خود خرافه است و اين سخنى است مليح و شنيدنى؛ اما دروغ.

ابن اثير، ضمن نقل داستان ياد شده حديثى از پيامبر اكرم(ص) نقل مى كند كه فرمود:

(سرگذشت خرافه واقعيت دارد).

پاره اى كتابهاى لغت نيز (خرافه) را كلام باطل، بيهوده، پريشان و افسانه معنى كرده اند.2

علامه طباطبايى، در بازكاوى معنايى (خرافه) نوشته است:

(اعتقاد به آن چه علم به حقيقت آن نداريم و نمى دانيم خير است، يا شر، جزو خرافه هاست. )3

بنابراين خرافه، درلغت، تاريخ و متون دينى و آموزه هاى اسلامى، عبارت است از: اعتقادات بى پايه و اساس كه ريشه در (حقيقت) نداشته و (معقول) نباشد. و نتوان آنها را با منطق و علم و واقعيت سازگار دانست. به ديگر سخن، ريشه در پندارها و توهم داشته و سزاوارى حمايت علمى و عقلانى نداشته باشد، مانند اعتقاد به شانس، نحس دانستن سيزده فروردين و… .

خُرافه از هر نوع آن، بد، خطرناك و ويران گر است؛اما (خرافه هاى مذهبى) يا خرافه هايى كه به نام دين و مذهب، در جامعه مجال طرح مى يابند، بدترين و خطرناك ترين نوع خرافه ها هستند؛ زيرا با انگيزه، انديشه، اخلاق و رفتار انسان، كه در ساحَتِ سعادت دخيل اند، سروكار دارند و هرگاه انگيزه و انديشه اى خرافى، رنگ دينى و اسلامى به خود بگيرد و اخلاقها و رفتارها، آلوده به خرافه هايى كه نام و نشانه دينى دارند، بشود، بسيار ويران كننده خواهند بود؛ زيرا با فلسفه حيات و هدفِ زندگى پيوند وثيق دارند و خرافه ها مى توانند زندگى فرد و جامعه را با معنى يا بى معنى، همراه با حركت، حرارت، شوق و عشق يا ضد آنها نمايند. خرافه ها هرگاه لباس دينى به خود بپوشند، تا عمق باورها و داوريهاى آدميانِ ديندار و جامعه دينى نفوذ مى كنند و كم كم ريشه دار شده و پابرجايى و استوارى مى يابند و آن گاه چه بسا عين دين و گزاره ها و آموزه هاى دينى انگاشته شوند و دين و ديندارى را از درون تهى ساخته و از حيث پديدارشناختى ناكارآمد و غيرپويا سازند و در حقيقت، اثرگذارى معرفتى، جهادى و حماسى دين را از دينداران سلب كنند كه دين آلوده به خرافه ها، آرام آرام عامل تخدير و تخريب خواهد شد، نه عامل تحول و سازندگى.

ناگفته نماند خرافه هاى، همه جامعه هاى انسانى، اعم از دينى و غيردينى و همه گروه ها و طبقه هاى اجتماعى، اعم از عالم و عامى را تهديد مى كنند و اختصاص به جامعه هاى عقب مانده و ارتجاعى ندارند؛ بلكه در بيش ترين جامعه هاى فقير و مدرن نيز حدوث و بقاء يافته و شيوع و فراوانى دارند. به گفته علامه طباطبايى:

(مايه بسى تعجب است كه خرافه پرستى، گريبان مدعيان تمدن جديد و دانشمندان علوم تجربى و روشنفكران امروز را نيز گرفته است. اين جماعت، ادعا مى كنند كه: اساس علم، حس و تجربه است و هر فكر و انديشه ايى كه مبتنى بر حس و تجربه نباشد، از دائره دانش بيرون است. غافل از اين كه اين عقيده، خود يكى از مظاهر روشن (خرافه پرستى) است؛ چرا كه علوم تجربى و طبيعى، فقط در عرصه كشف خواص و ويژگيهاى ماده مى تواند خودنمايى كند و از اسرار ناپيداى ماده پرده بردارد. اما در ماوراى ماده و در امور معنوى، هرگز نمى تواند اظهار نظر كند و به رد و قبول يا بطلان آن بپردازد؛ چون علوم تجربى و حسى، راهى به ماوراى ماده ندارد. بنابراين، به اين كه چيزى جز آن چه از طريق حس و تجربه دست مى آيد، وجود ندارد از روشن ترين مصاديق خرافه پرستى بوده و اعتقادى بى دليل است.)4

ييا ايشان در شناخت ريشه هاى روان شناختى خرافات، بحث عواطف و احساسات درونى و تحريك قوه خيال و گرايش به خرافات را نيز شرح و بسط داده است و آن را تنها خصائص شرقى ندانسته است؛ بلكه يادآور شده كه اين از ويژگى غربيها نيز هست، اگر نگوييم غربيها حريص تر بر اعتقاد به خرافات از شرقيها هستند.5

ريشه شناسى خرافه

براساس مطالب پيش گفته، خرافه ها ريشه هاى مختلف معرفتى، رفتارى و اجتماعى دارند كه به صورت مختصر به پاره اى از آنها اشاراتى خواهيم داشت:

الف. ريشه معرفت شناختى خرافه:

كسانى كه قدرت فهم و توانايى درك و تحليل مسائل را ندارند، يا بسيار ساده لوحانه و مسامحه آميز از كنار پديده هاى مفهومى ـ عينى در حوزه هاى گوناگون و از جمله (دين) مى گذرند، گرفتار خُرافه مى شوند و آن را به عنوان يك حقيقت يا واقعيت مى پذيرند؛ يا اين كه گرفتار پاره اى انديشه هاى غيرعلمى و نامعقول مى شوند كه پيامد پذيرش آن توليد خرافه در عرصه هاى مختلف است. زيرا خرافه از حيث معرفت شناختى ممكن است از دو راه، توليد و توزيع شده و درگذر زمان رنگ حقيقت و واقعيت بگيرد:

الف. از راه نفوذ افكار و انديشه هاى نادرست.

ب. از راه رفتارهاى نادرست.

راه اول، ابتدا يك فكر انحرافى و خرافى رشد و رواج يافته و كم كم در صحنه عمل فرد و جامعه ظهور مى يابد، به گونه اى كه قيام عليه چنين خرافه اى بسيار مشكل است و نياز به يك انقلابِ فرهنگى و تحول علمى ـ معرفتى دارد.

در راه دوم، پاره اى رفتارهاى خرافى، در جامعه منتشر شده و وجهه مقبولى به خود مى گيرد و سپس كم كم، تئوريزه مى گردد؛ يعنى وجوه علمى براى وجيه و موجه جلوه دادن آن، به كار گرفته مى شود و با اقامه دليل، آن را برهانى مى سازند. و اين امور ممكن است نسبت به پاره اى از آموزه ها و معارفِ دينى و گاه شخصيتها، الگوها و مراكز مذهبى صورت بگيرد. در هر دو حال، شمارى آگاهانه و از روى عمد و بدخواهانه، در قالب آموزه هاى دينى و تحت پوشش تفسير، حديث، كلام، فقه، اخلاق، عرفان و… باورهاى دينى و بينش اسلامى دينداران را هدف گرفته و با پيرايه ها و خرافه ها مى آلايند و از كارايى مى اندازند و حتى ممكن است در اين كژراهه ايى كه در پيش گرفته اند، تفسير به رأى، تأويل نادرست، دروغ بستن به خدا و رسول خدا(ص) و ائمه هدايت و نور نيز بنمايند، چنانكه پيامبر اكرم(ص) فرمود: (قد كَثُرت علّى الكذّابة)6 و به تحريف لفظى و معنوى دين و آموزه هاى دينى و تحريف شخصيتهاى حقيقى و حقوقى اسلامى اهتمام بورزند و به جعل احاديث، داستانهاى دروغين، نسبتهاى ناروا و… بپردازند. در اين صورت، اگر فرد و جامعه دينى، از حيث (معرفت شناختى) اهل بصيرت، تعقل و تفكر، علم و دانش، تعهد و مسؤوليت، پاى بند به باورهاى اصيل اسلامى نباشد و با عقل روايى، نه عقل درايى عمل نمايد و نسبت به معارف دينى بى تفاوت و خنثى باشد، يا بدتر از آن گرفتار تحجر فكرى و جمودانديشى و قشرى گرى گردد، خرافه ها بيش تر و راحت تر در ميان آنها نفوذ مى كنند، و ريشه مى دوانند و به جاى دين مى نشينند و خِرَد مهجور و منزوى مى گردد و خامى انديشى اثرگذار خواهد بود. و اين درد طاقت فرسا و كشنده، در حالى در بين مسلمانان و جامعه اسلامى رخ مى نمايد كه اسلام ناب، آنان را به بصيرت، تعقل و تفكر در اصلِ دين و ديندارى و الزامات آن، چه در حدوث تفكر دينى و چه در بقاى آن، فرا مى خواند. اسلام دين عقلانى و خردگراست و هرچه دانش و انديشه، علم و عقل بشر، بيش تر رشد يابد و بلوغ علمى و عقلى شديدتر و قوى تر گردد، اسلامِ اصيل در آن جا بيش تر و بهتر مى تواند خود را بنماياند و به رشد خويش ادامه دهد؛ چه اين كه اسلام، دينِ علم و عقل است، نه دينِ جهل و خرافه:

(قل هذه سبيلى أدعوا الى اللّه على بصيرة انا ومن اتّبعني… )7

بگو: اينك راه من. به سوى خدا مى خوانم، از سر بينش. من و آنان كه راه مرا پى گيرند.

(وادعوا الى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتى هى احسن)8

مردم را با اندرز و پند نيك، به راه پروردگار خويش بخوان و به شيوه اى كه خود بهتر است، با آنان به گفت وگو بپرداز.

(فبشر عبادِالذين يستمعون القول فيتبعون احسنه)9

پس بندگان مرا مژده ده. آنان كه سخن را مى شنوند و پيروى از بهترين آن كنند.

در بسيارى از آيات قرآن، واژه ها و جمله هايى، چون: (افلا يتدبرون)، (افلا يتفكرون)، (لقوم يعقلون) و… بار معرفتى و ادراكى دارند و دعوت به انديشيدن و خردگرايى مى كنند و برانگيزاننده به خردورزى و تدبر هستند. در آنها عقلانيت مطرح است.

دعوت به خردورزى از آن رو، اين سان در قرآن نمود ويژه يافته، تا اساس و روح حاكم بر گفتمان دينى و رفتارهاى ديندارانه دينداران، عقل و انديشه و يافته هاى درونى و قلبى باشد. و نيز از همين روى، در آموزه هاى حديثى، فراوان به انديشيدن، شناختن، علم و معرفت اندوزى، در همه عرصه هاى دينى، اعتقادى، اخلاقى، معنوى، اجتماعى، شرعى و… شده است، رسول خدا(ص) مى فرمايد:

(ما قسمّ اللّه للعباد شيئاً أفضل من العقل فنوم العاقل افضل من سهو الجاهل… )10

خداوند به بندگان خويش چيزى بهتر از عقل نبخشيده است. خواب انسان عاقل، از شب بيدارى شخص نادان بهتر است.

امام صادق(ع) مى فرمايد:

(حجة اللّه على العباد النّبى والحجة فيما بين العباد وبين اللّه العقل)11

حجت خداوند بر بندگان، پيامبر است و حجت بين خدا و بندگان، عقل است.

و در روايت ديگر مى فرمايد:

(العقل دليل المؤمن)12

عقل، راهنماى مؤمن است.

رسول خدا(ص) مى فرمايد:

(لكل شىءٍ آلة وعُدَّة وآلة المؤمن وعُدَّته العقل)13

براى هر چيزى ساز و برگى لازم است، ساز و برگ مؤمن عقل است.

امام على(ع) مى فرمايد:

(اغنى الغنى العقل واكبر الفقر الحُمق)14

گران مايه ترين بى نيازى، خِرَد است و بزرگ ترين درويشى، بى خِرَدى است.

و نيز حضرت مى فرمايد:

(الدين لايصلحه الا العقل)15

دين را به صلاح نمى آورد، مگر عقل.

و نيز مى فرمايد:

(على قدر العقل يكون الدين)16

اينك با داشتن چنين مكتب پويا و بيدارگرى كه برانگيزاننده عقل و شكوفاساز استعدادهاى عقلانى انسان است، چگونه است كه انسان مسلمان از روى نادانى، جمودانديشى، سهل انگارى نابخردانه، تن به تحريفهاى دينى و انحرافهاى عقيدتى، اخلاقى و عملى مى دهد؟ اين جاست كه ديندارانى كه دين شناس نيستند و يا با دين شناسان پيوند فكرى ـ علمى ندارند گرفتار گرداب خرافه پرستى مى شوند. يا كسانى از دينداران كه درد دينى ندارند و نسبت به آموزه هاى دينى احساس مسؤوليت نمى كنند، در حقيقت شكار خرافه سازان و خرافه گستران خواهند شد.

از سوى ديگر، اگر عالمان دينى و اصحاب درك دينى، زمان شناسى و زمينه شناسى نكنند و بهنگام وارد عمل نشوند، تا هم به دفع خرافات، يعنى انجام برنامه هاى پيشگيرى و به (رفع) خرافات، يعنى درمانِ خرافات نپردازند، دين و معرفتِ دينى از يك سو، و ديندارى و ارزشهاى دينى از سوى ديگر، در دام خرافات صيد خواهند شد. به همين جهت، بايسته است دين شناسان ديندار و ديندارانِ دين شناس و ارباب درك و درد دينى، به مصداق حديث:

(… ان فينا اهل البيت فى كل خلف عدولاً ينفون عنه تحريف الغالين وانتحال المبطلين وتأويل الجاهلين… )17

مردان عادل كه اهل علم دين و معرفت دينى هستند، در هميشه نسل ها و عصرها به تبعيت از خاندان رسالت و ولايت به زدايش تحريف غاليان (اهل غلوّ) و تأويل نادرست نادانان از چهره دين پرداخته تا دين ناب و اسلام زلال گرفتار انحراف و تحريف، بدعت و خُرافه نشود.

اين تحريف ستيزى و خرافه و باطل زدايى از چهره اصول و فروع دين، وظيفه اصلى عالمان دينى در هر عصر و نسلى است. اين فراز از سخن معصوم، دست كم، حاوى دو پيام است.

1. دين در گذر زمان گرفتار تحريف گرايان و تأويل گرايان افراطى و اصحاب خرافه خواهد شد.

2. عالمان زمان آگاه و بصير و خبير و در عين حال مسؤول و متعهد وظيفه دارند با چنين انحرافهاى فكرى ـ فعلى در جامعه دينى و دينداران مبارزه كنند و در برابر انحرافها و خرافه ها حساسيت داشته باشند و فعال برخورد كنند نه (منفعل) و به (دفع) پرداخته و سپس به (رفع) اهتمام ورزند و عليه خرافه ها و خرافه سازان تهاجمى و جلوتر از زمان و زمينه هايش عمل كنند، نه صرف تدافعى و دنباله رو آنها؛ چه اين كه اسلام در مقام حدوث و پيدايش خود در عصر بعثت، در سرزمينى متولد شد كه خرافه ها و پندارگراييها و انحرافهاى عقيدتى ـ فكرى و انحطاطهاى فرهنگى، اخلاقى ـ رفتارى فراوانى بود و اسلام با همه آن خرافه ها و انحرافها مبارزه فكرى ـ ارزشى كرد و منطق و بينش توحيدى و عقل پذير و فطرت پسند و ارزشها و گرايشهاى عاليه و سعادت بخش و يا جهان بينى و ايدئولوژى فرهنگ و تمدن ساز با سويه هاى توحيدى، عدالت خواهانه، خردگرايانه، تعهد آور و مسؤوليت آفرين را جانشين افكار و روحيات جاهلى نمود كه قرآن تعبير مى كند به اين كه در (ضلال مبين)18 به سر برده و به زنجير و غل هاى جهل و خرافه19 بسته بودند و با پيام پيامبر خاتم(ص) و بعثت هدايت گر و سعادت بخش او، از همه جهل و بى خبريها و كژراهه رويها رهايى يافتند. 20

ب. ريشه هاى روان شناختى خرافه

تحليل روان شناختى خرافه، امرى بسيار اساسى است كه چگونه كسانى به دليل اين كه از حيث روحى ـ روانى توان پيوند خردورزانه و سازنده با آموزه هاى دينى را ندارند يا از حيث رفتارى دچار فرافكنى شده و قدرت به كار بستن ارزشها و بايد و نبايدهاى دينى را نداشته و براى توجيه تئوريك كمبودهاى روانى خود، دست به دامن خرافه سازى شده و پندارها و وهمهاى خويش را به نام دين طرح كنند تا احساس خود كم بينى، شكست و حقارت نكنند و لذا ذهنيتهاى خويش را كه برخاسته از كاستيهاى روحى است، به دين نسبت مى دهند و آرامشِ دروغين و ناپايدار مى يابند، غافل از اين كه طرح و ترويج چنين نسبتهايى به دين، موجب انزواى اصالتها و ارزشهاى دينى و جايگزينى بَدَليها به جاى اصلهاست. از سوى ديگر، به نظر روان شناسان و مورخان، علت عمده گرايش به خرافات در (تقليد كوركورانه) نهفته است. كسانى كه آسايش را با عافيت طلبى و آرامش را با انفعال كور در برابر نسبتهاى گوناگون به دين از راه هاى مختلف ترجيح مى دهند و به جاى اين كه دنبال تحقيق و جست وجو و كاوش حقيقت بروند، بدون اجتهاد فكرى و جهاد علمى، پذيراى آراء و انظار ديگران و اخبار و گزارشهاى اين و آن هستند… ناگفته نماند چنين كسانى چون از تفسير فلسفى و عقلانى جهان و انسان و سپس اسلام و آموزه هاى آن، بى بهره اند و نمى توانند بسيارى از رخدادها را تحليل نموده و به علت العلل و فاعل حقيقى نسبت دهند و در نظام توحيدى و اَحسن خلقت قدرت غور و تفكر ندارند، عتلهاى خرافى و مَن درآوردى تراشيده و موهوم را معقول مى پندارند:

(… انسان نمى تواند در برابر علل حوادث، بى تفاوت بماند. اگر موحد و خداپرست باشد و علل حوادث را در نهايت به ذات پاك او، كه طبق حكمت اش همه چيز راروى حساب انجام مى دهد، بازگرداند و از نظر سلسله علل و معلول طبيعى نيز تكيه بر علم كند، مشكل او حل مى شود. ولى اگر غيرمعتقد به خدا باشد، يك سلسله علل خرافى و موهوم و بى اساس ـ موهوماتى كه حد و مرزى براى آنها نيست و يكى از روشن ترين آنها فال بد زدن است ـ براى آنها مى تراشد. فى المثل عرب جاهلى حركت پرنده اى را كه از طرف راست به چپ مى رفت، به فال نيك مى گرفت و آن را دليل بر پيروزى مى دانست و اگر از چپ به راست حركت مى كرد، به فال بد گرفته، آن را دليل بر شكست و ناكامى مى دانست. بسيارى از اين قبيل خرافات و موهومات داشتند و به آنها معتقد بودند. )21

بنابراين، خرافاتى كه در مقوله سرنوشت انسان پيش آمده حكايتى از تخليه هاى روحى و روانى انسان است. از اين روى، از يك سوى، شمارى ردپاى ماوراء طبيعت را در همه چيز محو و نفى مى كنند تا همه چيز را سكولار و ماتريال ديده و تفسير نمايند و علم را به جاى ايمان و طبيعت را به جاى خدا بنشانند؛ و از سوى ديگر، عده اى نيز همه چيز را قدسى و آسمانى ديده و جاى پاى انسان را نبينند و خود را حذف كنند. هر دو گروه، به يك جور مشكلات روحى ـ روانى خويش را حل و فصل كنند.

پس نه راززدايى از عالم و آدم و نه رازمندى عالم و آدم از سوى شمارى از انسانها تفسير منطقى دارد؛ بلكه هر دو گروه، گرفتار چالشهاى درونى و تضادهاى روحى خويش هستند. پس نه نفى غيب و نه نفى شهادت، هيچ كدام جواب گو نيستند. درك نادرست پيوند غيب و شهادت، موجب كاستيهاى روحى شده و تن پرورى و عافيت خواهى نيز مزيد بر علت گرديده و خرافاتى چون: فال بينى، سركتاب باز كردن، رمالى، كف و چهره بينى، پيشانى بينى، آب و آيينه بينى و… و سپس ادعاى كشف و كرامات و پيش گويى و غيب گويى و… شايع شده و شمارى دكان دار و كاسب كار، با شناخت زواياى روحى و كمبودهاى روانى شمارى از انسانهاى ساده انديش و ساده لوح، به سركيسه كردن آنان مى پردازند و نام خدا، ائمه(ع)، ادعيه و اذكار را يدك مى كشند، تا متهم به بى دينى و فريبكارى نشوند. پس رندان دنيازده از يك سو و آدمهاى حقيقت نشناس و حتى دينداران عوام و جاهل، از ديگر سوى، در پى تخليه روانى و اشباع نيازهاى روحى خود هستند.

شگرف و شگفت اين است كه اسلام داراى معجزه اكبر، يعنى معجزه علمى به نام قرآن كريم است و شخصيت پيامبر اكرم(ص) و عترت طاهره اش(ع) هر كدام، معجزه هاى جاودان ديگرى هستند كه داراى سنت و سيره هاى قولى و فعلى، يا گفتارى و كردارى اند كه همه و همه چراغ هدايت و سراج منير معرفت و مصباح عقلانيت هستند؛ اما مدعيان پيروى از آنان، چنين گرفتار سطحى نگرى و جادو و طلسم گرايى و سحر و شعبده بازى هستند! نتيجه آن كه از حيث روان شناختى كمبودهاى روحى، تقليد كوركورانه، رخوت و عافيت جويى و… علتها، عاملها و سببهاى ظهور و حضور خرافات در متن جامعه انسانى و جامعه اسلامى است.

ج. ريشه هاى جامعه شناختى خرافه

با تكيه بر بحثهاى پيشين به اين نتيجه مى رسيم كه جامعه، هرچه بَدَوى و دور از علم و عقلانيت باشد و در رأس آن عالمان و خردورزان، قدرتِ تدبير و سامان دهى نداشته باشند، بيش تر گرفتار خرافات و بدعتها و انحرافها خواهد شد.

جامعه اى كه از نبود و كمبود عقلانيت رنج مى برد و از طرفى نيز با رويدادهاى شگفت انگيز و ماورايى روبه روست به توجيه هاى غير خردگرايانه روى مى آورد و با ناديده انگارى ترازها و قاعده ها، يا عقل كارآمد و گره گشا به رفتارها و كارهاى نابخردانه پناه مى برد. چنين جامعه اى اگر حتى از نظر علم تجربى هم پيشرفته باشدو در عصر مدرنيسم يا پست مدرنسيم هم قرار گيرد، گرفتار آفات خرافه خواهد شد؛ چنانكه در جهان جديد غرب و در عرصه هاى مختلف آن از عرصه ورزش تا سياست، خرافه گرايى را مى بينيم. از اين روى، عنوان مدرن بودن، از خرافه گرايى باز نمى دارد مگر آن كه جامعه به سوى عقل گرايى معتدل و معرفت پيش برود. در جامعه هاى دينى نيز، اعم از سنتى و صنعتى يا ايدئولوژيك و تكنولوژيك، اگر جايى براى عقلانيت نباشد، بستر رشد خرافه ها فراهم خواهد شد.

در اين بستر، شمارى سالوس صفتان، با شناخت جامعه يا جامعه شناسى روستايى و شهرى، در يك جامعه دينى با استفاده ابزارى از مقدسات مذهبى، دست كم دو پيامد فاسد و يا نتيجه منفى را رقم مى زنند:

1. در گرايشهاى دينى و قدسى جامعه دينى، خرافات را وارد كرده و به امور پندارى و غيرواقعى سرگرم مى كنند، تا جاذبه و قدرت حيات و حركت بخشى و عشق و شورآفرينى آموزه هاى قدسى و مراكز دينى را كم كرده يا نابود كنند.

2. با نتيجه نگرفتن از امور معنوى و مراكز روحانى، كه هر كدام پشتوانه هاى عظيم فرهنگى، معرفتى، اخلاقى ـ دينى دارند و از منابع اصيل و معتبر تغذيه و تأييد شده اند، به گونه اى آنها را زير سوال برده و مردم جامعه را نسبت به اين امور، كم اعتقاد يا بى اعتقاد مى سازند. پس با نفوذ خرافات كه هميشه در كنار امور حقيقى و ماورايى، توان رشد دارند، سعى دارند تا به خنثى سازى آثار فردى ـ اجتماعى و مادى ـ معنوى امور الهى و قدسى بپردازند و به عُرفى سازى آنها و قدسيت زدايى حقيقى از آنها و يا تحول گرايى و فروكاهى بپردازند، تا كم كم جامعه دينداران را از حقايق نورانى و معارف معنوى محروم كنند. بنابراين، راهكار عملى و كارآمد مبارزه با چنين توطئه اى، رشد علمى و بلوغ عقلى و درك و درد دينى است كه يك جامعه دينى بايد از منابع ناب اسلامى و از زبان و قلم عالمان ربانى و اسلام شناسان واقعى تحصيل نمايد.

پس يكى از علل عقب ماندگى مسلمانان و واپس گرايى آنان، همانا گرايش به خرافات و گريز از عقلانيت و خردگرايى و نداشتن شناختى عميق از دين و بصيرت و بهره نگرفتن از عالمان روشن انديش و آگاه به زمان و متعهد است. حال هرگاه ديديم اسلام منهاى روحانيت اصيل، اسلام منهاى عقل گرايى و خردگروى، اسلام منهاى معنويت معتدل و معقول، اسلام منهاى عدالت اجتماعى، اسلام منهاى كتاب و سنت، اسلام منهاى انسان كامل معصوم(ع)، اسلام منهاى پيشرفتهاى زمان و نيازهاى عصرى، اسلام منهاى اجتهاد واقع گرايانه و جامع نگرانه و… ترويج مى شود، بدانيم كه زمينه سازى براى تخريب مفاهيم بينشى و ارزشى اسلام و جهت تحريف محتواى اصيل و توانا و كارآمد دينى و انحراف از حقايق و آموزه هاى پاياى اسلامى شده و مى شود.

د. ريشه سياست شناختى خرافه

همه مى دانيم كه سياستهاى استعمارى از راه استعمار و استخفاف شخصيت معنوى جامعه، توان استبداد و استثمار آنها را خواهد داشت. بنابراين، در هميشه تاريخ، سياست بازان، سرگرم سازى جامعه به امور جزئى و از جمله موهومات و خرافه ها و ترويج پيدا و پنهان آنها، سعى داشته و دارند تا اگر هم دين بر جامعه ايى حكومت مى راند، كارآيى و ويژگى جهادى و حماسى آن را زدوده و بى اثر شود. حتى در امور عرفانى دين، رخنه كرده و خرافه گسترى مى كنند و خرافه هايى چون: عيسى به دين خود، موسى به دين خود، شما را كه در قبر ديگرى نمى گذارند، جدايى دين و دانش، دين و دنيا، سلوك و سياست، عرفان و حماسه، معنويت و مديريت و… را به گونه هاى گوناگون، ترويج و توزيع مى كنند تا عنصر امر به معروف و نهى از منكر، عنصر عدالت خواهى و عدالت گسترى، ظلم ستيزى براى ظلم زدايى و… را در عرصه هاى اجتماعى و حكومتى بزدايند و يك جامعه اهل رخوت و انفعال به وجود بياورند. اين در حالى است كه اسلام، با تمام قوا با چنين خرافه هايى مبارزه كرده است و پيامبر اسلام(ص) پيروان خويش را به گونه ايى تربيت مى كرد كه پيرو منطق و عقلانيت باشند و جامع بينديشند. چنانكه در حديثى آمده است:

(هنگامى كه ابراهيم، فرزند رسول اكرم(ص) رحلت كرد، آفتاب گرفتگى رخ داد (كسوف) و مردم نزد خود گفتند: اين خورشيد گرفتگى لابد به سبب مرگ فرزند پيامبر(ص) بوده است. اما پيامبر(ص) با شنيدن چنين شايعاتى ناراحت شده و به منبر رفت و پس از حمد و ثناى الهى، ماه و خورشيد را دو آيه از آيات الهى دانست كه به امر خدا در جريان هستند و كسوف و خسوف، به سبب مرگ يا تولد كسى پديدار نمى شوند… )22

و اين در حالى بود كه پيامبر مى توانست از آن استفاده ابزارى كند و براى محبوبيت، مقبوليت و حاكميت خويش بر جامعه از آن بهره برد؛ اما چنين نكرد و از همين شايعه براى ارائه فلسفه زندگى درست و بينش توحيدى بهره جست.

حضرت از هر مجال و فرصتى براى ريشه كن كردن خرافه ها بهره مى برد. در هنگام فرستادن معاذ بن جبل به يمن، به وى فرمود:

(تمام سنتهاى جاهليت را نابود كن، مگر آن چه مورد تأييد اسلام باشد و تمام دستورهاى كوچك و بزرگ اسلام را آشكار كن)23

بنابراين، سياست اسلامى نفى خرافه ها و بدعت زدايى و پندارستيزى است و سياستهاى سكولار و انحرافى كه هدفى جز حكومت كردن و سلطه جويى ندارند، توليد و توزيع خرافه ها و مشغول كردن جامعه به امور جزئى و فرعى است.

آرى در گفتمان سياسى اسلام ناب، بيدارسازى جامعه، اقامه حدود الهى و برپايى عدالت اجتماعى و ارزش گرايى اصالت دارد و حاكمان خدمتگزاران جامعه اند. اما در سياستهاى غيردينى يا ضددينى و گفتمانهاى سياسى نظام سلطه استعمار و استثمار در سايه استخفاف شخصيتى و استعمار جامعه و سپس استبداد اصالت دارد. در دكترين سياسى اسلام، هدف وسيله را توجيه نمى كند تا به هر وسيله اى به هدف برسند، گرچه هدف الهى و عالى باشد؛ لكن در نظامهاى ماكياوليستى هدف وسيله را توجيه مى كند و در نتيجه، به وسيله خرافات، هدفهاى دنيايى و سكولاريستى خويش را دنبال مى كنند و در سايه قدرت و ثروت و نه معرفت و عقلانيت، يا معنويت، به تخدير متن جامعه پرداخته و همه مردم را به نوعى در خدمت هدفهاى خويش درمى آورند و نظام ارباب و رعيتى را در قالبهاى مدرن و جاهليت جديد به نام دموكراسى ـ ليبرال القاء مى كند و با رطب و يابسها و تحليلهاى موهوم و خرافى، پايان تاريخ را در جامعه باز و مديريت ليبراليستى جست و جو كرده و بهشت ليبراليسم را وعده مى دهند و حتى پاره اى مكتبهاى معنى گرا، فيلم ماورايى و جنبشهاى نوپديد عرفانى كه با خرافات و انحرافهايى عجيب و دروغ پردازيهايى شگفت انگيز همراه است وعده آرامش داده و عرفانهاى كاذب و آلوده به خرافات را توليد، توزيع و به مصرف مى رسانند.

از كجا آغاز كنيم و چه بايد كرد؟

در پاسخ به پرسش از كجا آغاز كنيم؟ بايد پاسخ روشن و قاطعى داد و آن اين است كه از خودمان شروع كنيم:

(ياايها الذين آمنوا عليكم انفسكم…)24

(وفى انفسكم افلا تبصرون… )25

بياييم ببينيم آيا خود گرفتار خرافه هاى پيدا و ناپيدا نشده ايم؟ دقيق و عميق به ارزيابى عقيدتى، اخلاقى و احكامى خويش بپردازيم تا بيابيم كه در كجا قرار داريم؟ آيا دينى را كه ما افتخار پذيرش و ايمان به آن را داريم، با عقل و خرد، بينش و بصيرت، درك و درد و دانايى و ديندارى همراه است، يا خود نيز گرفتار تحجر و تحريف، انحراف و التقاط، قشرى گرى و واپس گرايى هستيم؟ آيا در رفتارهاى دينى ما ردپايى از خرافه گرايى وجود ندارد؟ به راستى كدام يك از ما خويشتن عقيدتى، اخلاقى، شرعى خويش را به حضور عالمى از عالمان دين و كارشناسان حقيقى و جامع انديش دينى برديم، تا در واقع نوع درك و درد دينى خويش را نيز ارزيابى كنيم تا نوعى خودآزمايى در ساحَتِ ديندارى باشد؟

و در پاسخ به پرسش چه بايد كرد؟ به نظر مى رسد كه انجام امور ذيل براى خرافه شناسى و خرافه ستيزى و خرافه زدايى از متن جامعه و ساحَتِ ذهن فرد فرد آن، گزيرناپذير باشد:

الف. روى آورى به عقلانيت و خردگرايى در حوزه دين، اعم از اصول و فروع دينى.

ب. اقتداى عملى و انتسابى حقيقى به پيامبر اكرم(ص) و عترت طاهره اش(ع) در سنتهاى مختلف دينى.

ج. احياى تفكر اسلامى و معرفت اسلامى و يا پديدآورى يك نهضت فرهنگى عميق و مديريت شده در عرصه فعاليتهاى دينى.

به گفته شهيد مطهرى:

(بايد دين را زنده نگه داشت و نگذاشت كه دين بميرد. )26

د. برنامه ريزى بايسته و شايسته در مهندسى و سپس مديريت فرهنگى جامعه.

هـ. حضور و ظهور روحانيت عالمِ آگاه به زمان و در عين حال متعهد و دلسوز و كارآمد.

و. بازشناسى و بازسازى مفاهيم كارآمد و سرنوشت ساز اسلامى از توحيد و عدالت تا مهدويت، معاد و… كه به تعبير استاد شهيد مطهرى:

(توحيد ما مسخ شده است، نبوت ما مسخ شده، ولايت و امامت ما مسخ شده است، اعتقاد به قيامت كم و بيش مسخ شده، تمام دستورهاى اصولى اسلام در فكر ما همه تغيير شكل داده… )27

ز. پديدآوردن يك كانون تعريف شده و مديريت شده جهت بازشناسى خرافه ها و نفى و محو آنها به صورت تدريجى از ذهن و زبان فرد و جامعه. يا اين كه مؤسسه اى را مأمور چنين امر مهمى كردن.

ح. شبهه شناسى و شبهه زدايى از صفحه ذهن و ضمير جامعه اسلامى.

ط. آسيب شناسى فرهنگى ـ دينى جامعه، با عطف توجه به مقوله خرافه ها، بخصوص در ساحَتِ عاشورا، مهدويت، عرفان و سير و سلوك باطنى و معنويت گرايى.

يى. توليد متون آموزشى و پژوهشى عميق، جالب و جاذب در قالبهاى نوآمد و در همه لايه هاى اجتماعى، درباره معارف اسلامى، اعم از معارف عقيدتى، اخلاقى و احكامى و سپس توزيع منطقى و عادلانه آن در جاى جاى كشور.

مرزبندى

ييكى از محورهايى كه ضرورى است در جريان شناسى خرافات منظور گردد، مرزبندى، شاخص گذارى و معياردهى به مخاطبان است، به اين معنى كه در ريشه يابى خرافات، جريانها، فرقه ها، مكتبها، آيينهايى كه از هر طريقى خرافات را وارد حوزه دين و ديندارى مى كنند، شناسايى و معرفى شوند و سپس مرزبندى بين اسلامِ ناب و اسلام خرافات، امامت و ولايت ناب و امامت و ولايت آميخته به خرافات، توحيد اصيل و توحيد بدلى، وحى و نبوت حقيقى و غيرحقيقى، عرفان و معنويت راستين و درآميخته به سخنان گزاف و باطل و خرافه ها روشن گردد تا مباد باورهاى سطحى و وهم آلود، به نام دين در ذهنها جاى گزين شوند. اين كار بايد انجام بگيرد تا دست كم معيارها و شاخصها براى جداسازى حقايق از پندارها و واقعيتهاى دينى از خرافه ها شناخته شوند و اين، نياز به بازنگرى تاريخ اسلام، تاريخ حديث و روايت، تاريخ علوم و معارف قرآنى و سيره شناسى معصومين(ع) دارد. آرى اگر مرز بين اسلام حقيقى، صادق و صائب با اسلام دروغين و گرفتار تحريفها و خرافه ها و بدعتها، به درستى روشن نشود و تفكر ناب اسلامى احيا نگردد و انديشه دينى بازسازى نشود هرگز از نفوذ انديشه هاى باطل، انحرافى، التقاطى و خرافه ها و بدعتها مصون نخواهيم ماند.

بايد مراقب بود و مرزها روشن، معيارها معلوم و شاخصها شفاف ارائه شوند، تا نه به نام دين، معنويت، ولايت، مهدويت و… وارد ورطه خطرناك خرافه پرستى شويم و نه به عنوان خرافه ستيزى به نفى حقاق توحيدى، ولايى و معنويتهاى راستين بپردازيم كه هر دو انحراف از صراط مستقيم بينش و گرايش اسلامى است.

پس به جريان شناسى خرافات، اعم از جريانهاى درون اجتماعى و برون اجتماعى يا جريانهاى خودى؛ اما غافلِ غيرمغرض و جريانهاى غيرخودى، لكن آگاه و مغرض بپردازيم كه هميشه جريانهاى غيرخودى از جريانهاى خودى گرفتار تحجر و جمودانديشى استفاده ابزارى كرده اند. جريانهاى كلامى، فلسفى، عرفانى ـ قديم و جديد ـ در متن و داخل فرهنگ و تمدن اسلامى و جريانهاى سياسى ـ اجتماعى كه در قالب احزاب، فرقه ها، آيينها و… ظهور مى يابند چه سنتى و چه مدرن، به فضاسازى براى نفوذ خرافات مى پردازند و از هر بستر آماده اى فرصت ساخته، تا به هدفهاى شوم و برنامه ريزى شده شان برسند. در طول تاريخ سياسى اسلام، مسلمانان با چنين جريانهايى روبه رو بوده اند، جريانهايى كه امامت را تبديل به خلافت و كم كم تبديل به سلطنت كردند و بعدها به سلب مرجعيت معنوى ـ باطنى در طول سلب مرجعيت علمى ـ عقيدتى و مرجعيت سياسى اجتماعى، از امامان(ع) اهتمام ورزيدند و چه كلام و فلسفه هاى سياسى و عرفان و تصوفهاى سياسى و مدعيان مهدويتى را كه به وجود نياورده و متكلمها، فيلسوفها، صوفيها و سياستمدارهايى را تربيت نكردند؟ و اينك نيز وضع چنين است. پس بايد هشيار و بيدار بود تا جريانهاى فرهنگى ـ سياسى و معنوى از آن دست، تكرار نشوند و با وجود خواص خاموش، عوام دهن بين و جوّگرا، اسلام ناب در غم غربت و كنج عزلت قرار نگيرد كه امروز به نام عرفان و تجربه دينى ـ باطنى و مهدويت غيرعقلائى و گرفتار خواب و خيال و نمايندگان امام زمان(ع) و قطب سازيها و قدوة السالكين پرورى و مريدسازى، اسلام بدعت و خرافه را جايگزين اسلام معرفت و كتاب و سنت نكنند. و هشيار باشيم كه دشمنانِ آگاه و مغرض از دوستانِ ناآگاه و غافل براى خويش پياده نظام و سواره نظام ساخته و از درون به تُهى سازى معارف ناب اسلامى مى پردازند و اسلام اَجوَف و وارونه را در عصر اسلام گرايى و دين خواهى و معنى گرايى تحويل جامعه اسلامى و انسانى نمايند. اسلامى را كه با اباحه گرى و نهيليسم، پلوراليسم دينى و سكولاريسم نظرى و عملى و ليبراليسم پرده نشين و شاهد بازارى سازگار باشد و نظام سلطه جهانى را بپذيرد و با نظم نوين جهانى با قراءت امانيستى ـ ليبراليستى اش همگرايى و با كدخداهاى دهكده جهانى اش همنوايى نمايد، ارائه و القاء ننمايند.

بنابراين، شاخصه هاى كلى و كلان مثل: اصالت و وَحيانِيت قرآن، جامعيت و كمال قرآن، عقلانيت وحيانى و دينى همراه با عقلانيت ابزارى، معنويت كارآمد و فعال و از همه مهم تر همگرايى با سنت قولى ـ فعلى و سيره علمى ـ عملى پيامبر اكرم(ص) و عترت طاهره اش(ع) و سيره عملى شاگردان مكتب امامت و ولايت و… را نشان داده و تبيين كنيم، تا اسلام قرآن و نهج البلاغه ايى، اسلام صحيفه سجاديه اى و اصول كافى و… اسلام رساله ايى مراجع تقليد و فقهاء كه نواب عام امام زمان(عج) هستند، در جامعه، بدرخشند.

نتيجه گيرى

خرافه ها، چه در اعتقادات و اخلاق و چه در مناسبات رفتارى، در فضايى به وجود مى آيد كه نگاه عوامانه و يا عوام گرايانه، به مقوله هاى دينى وجود داشته باشد و عالمان دين نيز به رسالت اصلى خويش، كه روشن گرى و دفاع عقلانى از معارف دينى است، عمل نكنند يا خود به عوام گرايى دچار شوند.

از سوى ديگر و از حيث معرفت شناختى، در هر جامعه اى كه معرفت دينى آسيب و آفت زده باشد و دينداران، يا گرفتار تحجر و يا دچار تجدد افراطى شده و جهل علمى و جهالت علمى آنان را دربر گيرد و منهاى عالمان اصيل و دردمند دين، كه هم از توانايى و كارآمدى دين و معرفت دينى و هم از خلوص و ناب بودن دين دفاع مى كنند، زندگى دينى داشته باشند، به يقين آفتهاى تحجر، تحريف، انحراف و التقاط در تفكر دينى و سپس رفتار و اخلاق دينى آنان تكون و توسعه مى يابد و از بُعد جامعه شناختى نيز، يا انديشه و انگيزه اى انحرافى خرافه زاست و يا خرافه ها با انگيزه و انديشه هاى انحرافى تئوريزه خواهند شد و از زاويه روان شناختى نيز تقليد محض و كوركورانه و تخليه هاى روحى و روانى و حتى فرافكنيها، زمينه ساز رشد و رواج خرافه ها خواهد شد.

بنابراين، راه برون رفت از آسيبهاى خرافى، روى آوردن به عقلانيت دينى، ژرفابخشى معرفتِ اسلامى، بازشناسى و بازسازى مفاهيم مهم آموزه هاى دينى و احياى انديشه و بينش اسلامى، حضور كارآمد روحانيتِ آگاه، مسؤول، زمان شناس، دردآشنا، شجاع، شبهه شناس و شبهه زدا و توليد متون معارفى جالب و جاذب از حيث ادبيات نوآمد و قالبهاى عصرى و محتواى كاملا ً علمى و معقول خواهد بود.

پى نوشتها:

\* استاديار دانشگاه آزاد واحد كرج.

1 . النهايه، ابن اثير، ج 2/25؛ منتهى الادب، ج 1/311.

2 . لغت نامه دهخدا، واژه خرافه.

3 . الميزان، محمدحسين طباطبائى، ج 1/422.

4 . همان، ج 2/423.

5 . همان، ج 1/638.

6 . اصول كافى، ج2 / 62، دارالتعارف، بيروت.

7 . سوره يوسف، آيه 108.

8 . سوره نحل، آيه 125.

9 . سوره زمر، آيه 17 ـ 18.

01. اصول كافى، ثقة الاسلام كلينى، ج 1/ح 11، دارالمعارف للمطبوعات، بيروت.

11. همان/25، ح 22.

21. همان، ح 24.

31. بحارالانوار مجلسى، ج 1/95. الحياة، ج 1/43.

41. نهج البلاغه، صبحى صالح، حكمت 38.

51. غرر الحكم ودرر الكلم، آمدى، تصحيح محدث ارموى، ج 1/353، دانشگاه تهران.

61.همان، ج 4 / 313 .

71. اصول كافى، كلينى، ج 1/32، دارالتعارف، بيروت.

81. (… و ان كانوا من قبل لفى ضلال مبين)، (جمعه، 2).

19 . (ويضع عنهم اصرهم والاغلال التى كانت عليهم) (اعراف، 157).

02. (يتلوا عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة) (جمعه، 2).

12. تفسير نمونه، زيرنظر آيت اللّه مكارم شيرازى، ج 15/492.

22. محاسن، احمد بن محمدبن خالد برقى/313.

32. تحف العقول، حرانى/25.

42. سوره مائده، آيه 105.

52. سوره نازعات، آيه 21.

62. آشنايى با علوم اسلامى، شهيد مرتضى مطهرى، ج 2/130ـ131، صدرا.

72. همان/144.

پرتال نشریات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم